

سه چوجه پشک



نویسنده: چو چینیت
مترجم: فرید احمد کریمی



یک روز سه چوجه پشک یک سگ کلان را دیدند.



چوچه های پشک از
سگ ترسیدند.



چوپه های پشک
فرار کردند...



... و سگ آنها را
تعقیب کرد.



چوچه های پشک تیزتر
و تیزتر میدویدند!



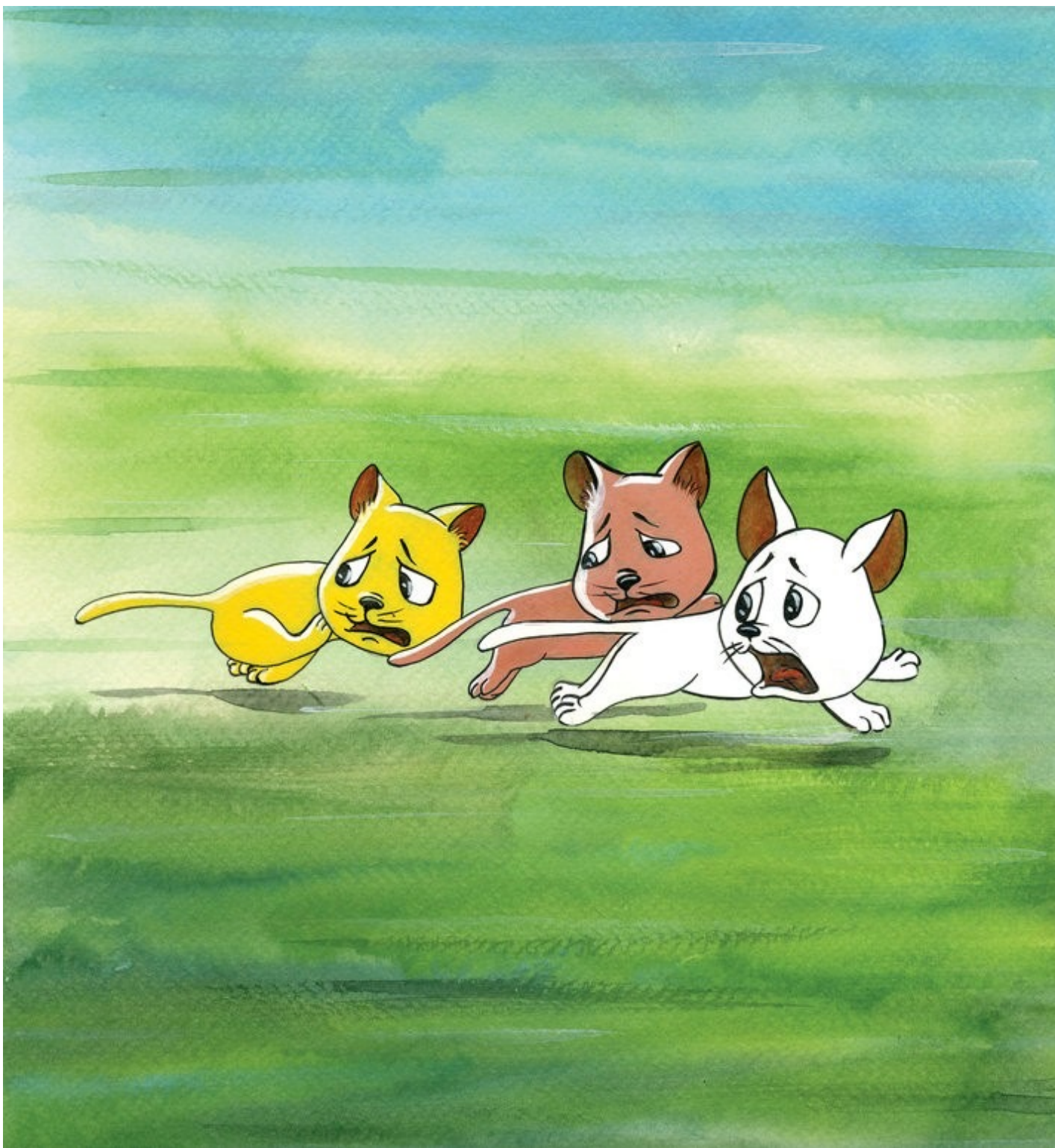
چوچه های پشک با
پرنده کوچک تصادم
کردند.



اما چوچه های پشک
به دویدن ادامه دادند.



چوچه های پشک با
یک بچه گگ تصادف
کردند.



اما چوچه های پشک
به دویدن خود ادامه
دادند.



آنها به طرف يك توته
چوب دراز دويدند.



«اوه! اوه! ما
حالی در مشکل
بند ماندیم.»

آنها گریه می کردند
«کمک! کمک!»



سگ خندان
نزدیک آنها آمد.

«او گفت، من بسیار
خوشحال هستم که با
شما میدوم.»



چقدر حیرت انگیز!

حالا، چوچه های
پشک یک دوست
جدید دارند.

سوالات رهنمودی

۱. چرا سه چوچه پشک از سگ ترسیدند؟
۲. سگ در حقیقت چه کار میخواست انجام بدهد؟
۳. آیا حیواناتی هستند که شما از آنها بترسید؟ چرا؟
۴. کدام یکی را شما زیاد خوش دارید، سگ ها و یا پشک ها؟
۵. چه کار ها را پشک ها میتوانند انجام بدهند که سگ ها نمیتوانند؟ چه کار ها را سگ ها میتوانند انجام بدهند که پشک ها نمیتوانند؟